

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و برکاته

## محتویات

- ۱ اینها که پشت به ولایت کردند، خودشان می‌خواهند جلو بروند
- ۲ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اکرم فرمود: سه چیز است که در آخرالزمان، امت من را جهنمی می‌کند: یکی شکمشان، یکی فرجشان، یکی آمال و آرزویشان
- ۳ صادرات متقی، امر است
- ۴ وقتی اتصال شدی، همین‌جور که امام زمان (عج الله فرجه) یک خلقتی را می‌بیند، تو یک عالمی را می‌بینی
- ۵ ما دو چشم داریم: چشم حیوانی، چشم انسانی؛ چشم ولایت، به ولایت وصل است
- ۶ صفات خدا چیست؟ انفاق به مردم است
- ۷ وقتی از کار دست کشیدی، بیا یک جایی آرامش پیدا کن، منتظر ندای امام زمانت باش
- ۸ خانم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته توی خانه بنشین. تو کجا می‌روی؟
- ۹ تو باید پرچم امر دستت باشد. تا خدا شما را در قیامت افشاء کند
- ۱۰ یقین بالاتر از ایمان است
- ۱۱ خدیجه در یک بُعد از سلمان هم بالاتر است
- ۱۲ شب قدر، خودت را در مقابل خدا و امام زمان (عج الله فرجه) محتاج بدان
- ۱۳ باید شب قدر، آزادی بخواهیم
- ۱۴ دعا
- ۱۵ ارجاعات

## اینها که پشت به ولایت کردند، خودشان می‌خواهند جلو بروند

رفقای عزیز، هر کسی در این عالم در فکری است؛ آنوقت فکرای بشر باید با حدیث و روایت جور باشد. اگر فکر بشر جور باشد، آن فکر شایسته است؛ اما اگر فکر بشر، یا ریا باشد، یا غیرعدالت باشد، این‌ها به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ربطی ندارد. آنوقت اختلاف سلیقه و اختلاف نظر، و اختلافاتی در بشر حمله‌ور است، از زمان قدیم هم بوده است، اینها حمله‌ور است. آنوقت هر کسی در وجدان خودش یک زد و خوردی دارد. دوباره تکرار می‌کنم، من به هیچ عنوان حق صحبت در مقابل شما ندارم؛ اما بالاخره یک حرفهایی است؛ القاء است و افشاء است و بالاخره پیدا می‌شود. من از اول در فکر بودم که شما را یک جوری کنم که آن حقیقت اسلام و حقیقت ولایت را بفهمیم. با هم بیاییم مباحثه کنیم، مطالعه کنیم؛ اما باید بخواهیم بفهمیم. چون که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اگر بخواهی هدایت شوی، من تو را هدایت می‌کنم. پس ما باید اطمینان به حرف خدا داشته باشیم که بخواهیم واقع هدایت شویم.

شب‌نشینی یک حرفی است، دور هم نشستن یک حرف است؛ اما اینکه بخواهیم آن واقعیت را بفهمیم، یک حرف دیگری است. پس انشاءالله همه می‌خواهیم بفهمیم که ما [چطور] جزء چهار نفر [که هدایت شدند] باشیم، جزء هفت میلیون نباشیم. حالا اگر جزء هفت میلیون بودیم، ممکن است بیاییم جزء چهار نفر شویم. چهار نفر در تمام خلقت امضاء شده و قبول شده، چرا هفت میلیون مورد لعنت شده؟ ما باید بفهمیم [اینها که] پشت به ولایت کردند، خودشان می‌خواهند جلو بروند. با سوادش جلو برود، با علمش جلو برود، با دانشش جلو برود، با قدرتش جلو برود، با فهم خودش جلو برود؛ این جلورفتن‌ها، عقب‌رفتن است. توجه بفرمایید من چه می‌گویم. خب، رفتند. ما باید توجه کنیم، بیایید رفقای عزیز، حساب کنید که عمرمان دارد طی می‌شود. امیدوارم که سالهای سال باشید.

«من از خدا خواستم، [خدا] به شما مالی که خودش می‌خواهد بدهد، عمری که خودش می‌خواهد بدهد، شما را حفظ کند، همه‌اش دارم همین حرفها را می‌زنم. خدا می‌داند وقتی می‌خواهید بیایید، صدقه می‌دهم، صلوات می‌فرستم. به تمام آیات قرآن، اگر کوچک‌ترین بچه شما ناراحت شود، من ناراحتم. من با شما برخوردی نیستم. می‌بینم همه شما آمده‌اید،

برای حرف حق حاضر شدید، برای حرف ولایت حاضر شدید، همه کس، نمی‌خواهد این حرفها را بفهمد. الان در عالم چه خبر است؟ آن فرد چه کرد؟ آن چه کرد؟ شیطان ما را به خودش مشغول کرده است.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اکرم فرمود: سه چیز است که در آخرالزمان، امت من را جهنمی می‌کند: یکی شکمشان، یکی فرجشان، یکی آمال و آرزویشان

پس من همه‌اش در فکرم که شما به صراط مستقیم و حقیقتش توجه کنید. هر راه دیگری به غیر صراط مستقیم بروید، باطل است. حالا شیطان صدها راه درست کرده است. شیطان مقدس است و مقدس‌پرور است؛ اما والله، بالله، شیطان ولایت‌پرور نیست. شیطان، مقدس‌پرور است؛ چون که مقدس به امر اوست. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اکرم فرمود: سه چیز است که در آخرالزمان امت من را جهنمی می‌کند: یکی شکمشان، یکی فرجشان، یکی آمال و آرزویشان. ما می‌خواهیم ببینیم آیا می‌توانیم به این‌ها مبتلا نباشیم؛ یا اینکه مبتلا شویم که اهل جهنم شویم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید که جهنمی می‌شوی. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است، صد و بیست و چهار هزار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته، اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته، همه عالم گفته‌اند. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته، خود خدا گفته است. چرا ما روی حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حساب نمی‌کنیم؟ حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید جهنمی می‌شویم. حالا چه کنیم جهنمی نشویم؟

حالا شما باید شکم را در امر بگذارید. خدا نمی‌گوید چیز خوب نخور: «**كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا**»<sup>[۱]</sup>. اما قانع و راضی باش. خدا و قرآن آمده جلوی حرام را بگیرد؛ اما این آقا نه، وقتی می‌بیند نیست، رشوه می‌گیرد، رشوه می‌دهد، رشوه را امضاء می‌کند، می‌زند تا بالاخره یک چیزی گیرش بیاید. والله، این انسان نیست؛ درنده است؛ مثل اینها که هر حیوانی، هر چیزی باشد، صید می‌کنند. این صیدکن است. اگر صیدکن نیست، باید مواظب شکمش باشد. باید مواظب این چشمی که به تو داده و شکمی که به تو داده باشی، باید به امر باشی. اگر می‌گوید فرج، [شما را جهنمی می‌کند]، خب درست است؛ نگاه نکن، بی‌انضباطی نکن، با عدالت باش، با فکر باش، خب، آن هم خنثی می‌شود. [درباره] آمال و آرزوها هم قانع و راضی باش. من آنجا گفتم: سه چیز است که [خدا می‌گوید] به شما منت گذاشتم: یکی ولایت است، یکی خانه خوب است، یکی زن خوب است. می‌گوید من به تو منت گذاشتم؛ اما زنی که قانع باشد. اما اگر زن قانع بخواهی، تو هم منت را کنار بگذار. توجه فرمودید؟ عدالت فرسا باش. او همین‌جور، تو هم همین‌جور. با «من»ات بازنت رفتار نکن، با عدالت رفتار کن. آن هم همین‌جور است.

## صادرات متقی، امر است

من امروز بعد از این حرفها می‌خواهم اشاره کنم به حضرت خدیجه که بدانید حضرت خدیجه چطور بوده است. پس زن می‌تواند خدیجه شود، مرد هم می‌تواند سلمان شود. حالا اگر شما سه چیز را مراعات کردید، خدای تبارک و تعالی تو را متقی می‌کند. حالا اگر متقی شدی، خدا اعمالت را قبول می‌کند. قرآن مجید می‌گوید. (شما که همه الحمدلله باسواد، با کمال هستید و چیزی باقی ندارید. شما مثل این هستید که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دکان میثم می‌آمده. شما در دکان میثم آمدید. من که خیلی چیزی ندارم. اما توجه کنید که من چه چیزی می‌گویم.) حالا وقتی اینجوری شدی، خدا تو را متقی می‌کند، حالا که متقی شدی، خدا اعمالت را قبول می‌کند. «**انما يتقبل الله من المتقين**»<sup>[۲]</sup>. چرا؟ [چون] متقی شدی، دیگر هوا نداری، هوس نداری، همه چیزهایت را در اختیار [امر] می‌گذاری. حالا وقتی که متقی شدی، خدا تو را چه کار می‌کند؟ به تو درجه می‌دهد، تو را حاکم می‌کند. متقی حاکم است. اصلاً متقی خیلی ارزش دارد. مگر نیست که بابویه است، یا قولویه است که در شیخان است، آمده، می‌گوید من قم نمی‌مانم، [امام] می‌گوید: قم، به واسطه تو حفظ است. یک قم را به واسطه شخص تو حفظ می‌کند. چرا ما اینجوری شدیم؟ امر را اطاعت کن.

مگر متقی چه کار می‌کند؟ امر را اطاعت می‌کند. صادرات متقی هم امر است. بدان، هر موقعی که غیر امر کردی، از متقی بودن خارج شدی. صادرات تو هم آن می‌شود. پس شما اگر متقی شدی، تو را حاکم می‌کند. ببین، حالا وقتی تو را حاکم کرد، چه می‌گوید؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل، گفت: یا کمیل، دست و جوارح خودت را در نزد خدا بگذار. خدا دستت را می‌خواهد چه کند؟ یعنی بیا به خدا یقین کن، دستت را در نزد خدا بگذار. حالا وقتی که در نزد خدا گذاشتی، خدا

به تو برمی‌گرداند. تو متقی هستی، خدا به تو برمی‌گرداند، احتیاج به دست و جوارح خودت داری.

## وقتی اتصال شدی، همین‌جور که امام زمان (عج الله فرجه) یک خلقتی را می‌بیند، تو یک عالمی را می‌بینی

عزیزان من، یک قدری توی این حرفها فکر کنیم. حالا تو را حاکم می‌کند. حالا دستت به امر خودت است، چشمت به امر خودت است، شهوتت به امر خودت است، تمام این هیكل و بدنت را به امرت می‌گذارد. دیگر اصلاً تا بروی کاری کنی، می‌بینی امر گفته نکن. تا یک کاری می‌خواهی بکنی، امر می‌گوید: نکن. امر، رهبر توست. تو هم حاکم هستی؛ آن وقت دیگر گناه نمی‌کنی. بابا جان من، عزیز جان من، خدا همه‌اش معطل است که به ما نمره بدهد. ما بد کار می‌کنیم که به ما نمره نمی‌دهد. حالا که گناه نکردی، ببین خدا تو را چه کار می‌کند؟ حالا که حاکم شدی، یک وقت می‌بینی که روی یک حسابهایی تو را «ارادة الله» هم می‌کند. اراده کنی، یک کاری می‌شود. حالا باز تو را به اقیانوس اتصال می‌کند. اقیانوس کیست؟ علی بن ابی طالب (علیه السلام)، اقیانوس کیست؟ در ظاهر، امام زمان (عج الله فرجه). تو را به آن اتصال می‌کند. والله، من یک وقت، دارم می‌بینم؛ اصلاً وقتی اتصال شدی، همین‌جور که امام زمان (عج الله فرجه) یک خلقتی را می‌بیند، تو یک عالمی را می‌بینی. اما عالمی را می‌بینی، [باید] عبرت بگیری. تو این کامپیوتر جهانی را می‌بینی، یک جهانی را می‌بینی. درست است می‌بینی، با دستگاه می‌بینی؛ اما اگر تو به اقیانوس اتصال شدی، دیگر واسطه نمی‌خواهی، زمان ندارد.

حالا از کجا تو می‌گویی؟ [مانند] اسبق [پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اسبق چطور می‌گویی؟ چه حالی داری؟] گفت: یا محمد، دارم جهنم را می‌بینم و با این گوشم ناله‌هایش را می‌شنوم. نجوای بهشت را می‌بینم و با این گوشم نجوایش را می‌شنوم. زمان ندارد. بابا، بیا حرف بشنو! اگر توجه نکردی، هر چه می‌خواهی بگو، تو دیگر زمان نداری. امام زمان، امان زمان است؛ اما کارهایش که زمان ندارد، تو هم دیگر زمان نداری. والله، چشمت دیگر زمان ندارد، به حضرت عباس، زمان ندارد. من بعد از هشتاد سال دارم برای تو قسم می‌خورم، بهشت را می‌بینی، جهنم را می‌بینی، برزخ را می‌بینی، مردمش را می‌بینی، مردم اینجایش را هم می‌شناسی. اسبق گفت: می‌خواهی بگویم این‌ها چه کاره‌اند؟ گفت: لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس؛ اسبق، بس است. بابا، تو هم همان می‌شوی؛ اما با چه چیزی؟ چطور می‌شوی؟ حالا که تو این دست و جوارح را در نزد خدا گذاشتی و خدا آن‌ها را به تو برگرداند، دست و جوارحت را باید در امر بگذاری. هر کاری امر گفت: بکن، بکن، هر کاری گفت: نه، نکن. توجه فرمودید من چه می‌گویم؟

## ما دو چشم داریم: چشم حیوانی، چشم انسانی؛ چشم ولایت، به ولایت وصل است

بابا جان من، عزیز جان من، فدایت بشوم، می‌بینی! چرا می‌بینی؟ ما دو چشم داریم: دو چشم حیوانی، دو چشم انسانی. چشم ولایت، به ولایت وصل است. این چشم حیوانی که کنار رفت، بی‌حیایی نمی‌خواهم بکنم، به غیر امر نگاه نکردی، به همه جا با امر نگاه کردی، چشم ولایت می‌آید کار می‌کند. بیشتر آن چشم ولایت مؤمن، در قیامت کار می‌کند؛ اما اگر ترقی کند و آنها بخواهند ما را در پناه خودش ببرد، همین جا [هم کار] می‌کند؛ تو با چشم ولایت می‌بینی. چشم ولایت که زمان ندارد. زمان، در اختیار چشم ولایت می‌آید؛ نه اینکه ولایت، در زمان بیاید، تو هم همین‌جور می‌شوی. بیا بشو ببین می‌فهمی یا نه؟ توجه می‌کنی یا نه؟ زمان در اختیار تو می‌آید، نه اینکه تو در اختیار زمان. حالا چرا این‌جوری نیست؟ [چون] تو در اختیار شهوتی، تو در اختیار «من» هستی. تو در اختیار هوا و هوس هستی. تو هنوز در اختیاری؛ آن هم شیطان است. دوباره تکرار می‌کنم: اگر همه این‌ها را کنار بزنی، [چشم ولایت تو کار می‌کند]. گفتم:

آسوده خاطر من که در دامن توأم

دامن نبینم که در دامنش روم

دامن به غیر دامن تو بی‌محتوا بود

دامان توست، امام زمان، اتصال به ماوراء بود

شما دیگر طرفدار کسی هستی که اتصال به ماوراء دارد؛ نه طرفدار خلق که اتصال به خودش است، اتصال به شکمش است، اتصال به هوا و هوسش است، خودش را قطع کرده است، خودش را رنگ کرده است. (خدا هم همه آن‌ها را افشاء کرده است؛ اما استاد می‌گوید نگو) والله، خدا در اینجا و آخرت به فکر شماسست. خدا یک مقصدی به وجود می‌آورد. اصلاً، والله، روایت داریم: مؤمن، شفاعت می‌کند. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شفاعت می‌کند، مؤمن هم شفاعت می‌کند، «باذن الله و اذن رسوله ادخل به» عزیز من، تو مشابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌شوی، مشابه علی

(علیه السلام) می‌شوی، شفاعت می‌کنی. بهشت چه چیزی است؟! من که یک پاره‌وقتها می‌گویم اینجا برای من از بهشت بهتر است. واللّٰه، همین است. حاجت برادر مؤمن را برمی‌آوری، کار برای مردم می‌کنی، احتیاج مردم را برمی‌آوری. بهشتی که این کارها را نداشته باشد، به درد من نمی‌خورد. من به او گفتم که همانجا هم باید همین کارها را بکنم. می‌خواهی من را ببر، می‌خواهی نبر.

## صفات خدا چیست؟ انفاق به مردم است

«به حضرت عباس، اگر به جایی رسیدی، یک حاجت برادر مؤمن را برآوردی، بهتر از این است که به تو بهشت را بدهد. چرا؟ [اگر] بهشت بروم، آخر من به راه است؛ اما من کسی را نمی‌توانم از آتش نجات بدهم، از آتش فقر نجات بدهم؛ اینجا می‌توانم بدهم. اگر کسی واقع‌بین باشد، توی فکر است کسی را نجات بدهد. الحمد لله این حرفها مال شما نیست، می‌خواهم این حرفها را بدانید، می‌خواهم این حرفها را یقین داشته باشید، شیطان شما را گول نزند. واللّٰه، تو بهشت‌سازی. بهشت چه چیزی است؟! به قرآن، اگر آنها در بهشت نبودند، من [بهشت] نمی‌خواستم. تو باید در خلقت پرش کنی. شیعه، در خلقت پرش می‌کند. خلقت، به امر یک شیعه است. تو خودت توجه نداری. الان به یک دوست عزیز خودم گفتم: (همه شما دوستید، کوچک و بزرگ شما دوستید، من به کوچک شما افتخار می‌کنم؛ اما من به شما بگویم:) لذت را خدا می‌دهد؛ آنوقت هر کسی مطابق آن روح ملکوتی که دارد و درخواستهایی که از خدا کرده است، خدا درخواستهایش را تأیید می‌کند. من هیچ وقتی بهتر از این نیستم (که بیشتر وقت هم مال خود مردم است) من به یکی بدهم. امروز یک جوری شد. به ابوالفضل گفتم، بابا، باقی که نیاوردی؟ گفت: نه، بابا جان، نمی‌دانم چاله کاظم رفته، کجا رفته؟ گفتم: بابا، تورتی، من کیفش را کردم. چرا؟ خدا صفات علی را به تو داد، صفات شیعه‌گی را به تو داد، می‌خواهد صفات خودش را به تو بدهد. صفات خودش چیست؟ انفاق به مردم است. حالا که [بحث] سر یاورهای امام زمان (عج الله فرجه) شد، آقا جان، شما در بانک برو، خیلی حواست را جمع کن، پول مردم اشتباه نشود، حساب مردم اشتباه نشود. شما که در کارگاه هستی، مواظب باش دستگاہت یک نخ می‌اندازد، گیجه برمی‌آورد. من از همه چیزی سر در می‌کنم. خدا از هر چیزی یک قدر توی مغز من ریخته است. فهمیدید؟ هر چیزی بگویید، اگر من سر در نیاوردم؟ اصلاً انگار این چیزی که دارید می‌گویید من دیدم و در آن کارگاه بودم. توجه فرمودید؟ مغز هم کامپیوتری می‌شود. خیلی حواستان جمع باشد؛ اما آن کاری که داری می‌کنی وظیفه باشد، آن کاری که داری می‌کنی، به امر باشد. هر کجای آن امر نیست، جلویش را بگیر.»

## وقتی از کار دست کشیدی، بیا یک جایی آرامش پیدا کن، منتظر ندای امام زمانت باش

من به کلیه کارمندان، همه کارگرا ابلاغ می‌کنم: همه باید این‌جوری باشند. حالا که کار تو تمام می‌شود، می‌خواهی یک استراحت کنی، حالا توی خانه که می‌آیی، لای مردم نرو. فهمیدی؟ به حضرت عباس، آقا امام زمان (عج الله فرجه) گفت: مردم مسموم شدند. دقت کردی یا نه؟ ببین، حضرت عباسی‌اش کردم، خودم را هم رسوا کردم که انشاءالله امیدوارم شما که هدایت هستید، کامل هدایت شوید. باید توی خانه‌ات سر ببری. تو یاور امام زمان (عج الله فرجه) هستی، باید منتظر ندا باشی، نه منتظر ندای خلق که یک قال و قول می‌شود، در خیابان بدوی! به امام زمان، تو منتظر امام زمان، نیستی؛ منتظر هوایی، منتظر هوسی، منتظر این حرفهایی که دنبالش بدوی. واللّٰه، من جوان بودم، مادرم می‌گفت: برو بیرون، می‌گفتم: کجا بیرون بروم؟ می‌خواهی برایت تنور بسوزانم؟ می‌خواهی برایت خمیر کنم؟ من خمیر می‌کردم، منتظر بودم، لای بچه‌ها نمی‌رفتم، لای جوانها نمی‌رفتم. لای جوانی بروید که استفاده کنید، به تو درس بگوید.

باید رد صنایع بروید. توجه فرمودید؟ اما ولایت رد تو می‌آید. الان اگر من نشکافم، مورد اشکال قرار می‌گیرم. چطور ولایت رد تو می‌آید؟ تو داری امر ولایت را در خانه‌ات اطاعت می‌کنی؛ پس ولایت، رد تو آمده است، ولایت را قبول کردی، ولایت را پذیرفتی؛ تو یاور امام زمانی. مگر یاور امام زمان (عج الله فرجه) این است که این حرفها را بزنی؟ دوباره تکرار می‌کنم: یاور امام زمان (عج الله فرجه) [این است که] وقتی از کار دست کشیدی، بیا یک جایی آرامش پیدا کن، منتظر ندا باش، منتظر ندای امام زمانت باش. تمام آنها را باید صرف‌نظر کنی، بدوی. تو منتظری. حالا چرا می‌خواهی نماز شب کنی؟ چقدر می‌خواهی عبادت کنی؟ چقدر می‌خواهی مسجد جمکران بروی؟ چقدر می‌خواهی قرآن بخوانی؟ «انتظار الفرج افضل عبادة» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید، امام می‌گوید، من که نمی‌گویم. «انتظار الفرج، افضل عبادة». تو توی خانه نشستی، داری افضل عبادت را می‌کنی. کجا این طرف و آن طرف پا می‌شوی؟

## خانم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته توی خانه بنشین. تو کجا می‌روی؟

خانم، تو کجا می‌روی؟ کجا می‌روی؟ می‌گویند: می‌خواهم دکتر بشوم و فلان شوم و چی، چی شوم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تو گفته توی خانه بنشین؛ تو داری غیر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار می‌کنی. من نفرین نمی‌کنم، [اما] به روح تمام انبیاء، از حقوق هم خیر نمی‌بینی؛ چون داری بی‌امر می‌روی. این خانمها که اداره می‌روند، نوکر داشتند؛ خودشان نوکر شدند. هر کدام از آنها که می‌بینی می‌روند، می‌بینی تأیید نیستند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته توی خانه بنشین. تو کجا می‌روی؟ او بهتر عقلش می‌رسد یا تو؟ تمام فسادی که در جامعه ایجاد می‌شود، به واسطه زن است.

گویا این مرحوم حاج سید محمد کاظم در حاشیه‌اش نوشته است، من شنیدم، می‌گوید: اگر در بیابانی یک چیز سیاهی دارد می‌آید، تشخیص نمی‌دهی این زن است یا گاو است، حق نداری پیگیری کنی. حرفهای آنها چه چیزی بوده، حالا چیست؟ گولمان زدند. عزیز من، گول می‌خوری. من همه حرفهایم این است که هر کسی به جایی رسید، از امر رسید. هر کسی که سقوط کرد، بی‌امری سقوطش داد.

### تو باید پرچم امر دستت باشد. تا خدا شما را در قیامت افشاء کند

تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک. تو اصلاً اینجایی نیستی، یک چهار روزی تو را اینجا آورده است. وقتی که این جور شدی، خدا تو را افشاء می‌کند، فردای قیامت افشاء می‌شوی. وقتی که حضرت زهرا (علیها السلام) یا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را شفاعت می‌کند، شیعیان می‌روند می‌گویند خلاصه این همه اذیتمان کردند، گفتند اینجوری، اینجوری هستی، ما هم می‌خواهیم اینجا بالاخره یک قدری مردم بدانند. آنجا ندا می‌دهد: برو هر کسی را می‌خواهی شفاعت کن. تو شفاعت دهنده هستی؛ اما نه [اینکه] اینجا گناه کنی. توجه کن. حالا جوان عزیز، اگر گناه کردی، فوری توبه کن. می‌دانی توبه مثل چیست؟ مثل غسل جنابت است؛ تا توبه کردی پاکی، اما توی فکر باش دوباره نکنی. توجه فرمودید چه می‌گویم؟ آقا جان، به شما هم می‌گویم. اصلاً چرا خدا به داوود می‌گوید من گناهکاران را بهتر از صدیقین می‌خواهم؟ [داوود می‌گوید]: خدا، شکم اینها به پشتشان چسبیده، همه پیشانی‌های اینها باد کرده، [خدا] می‌گوید: [این کارها را] برای بهشت می‌کنند. پس ببین، من می‌گویم برای بهشت کار نکن. اینکه برای بهشت کار کنی، تکذیب شده است. پس برای چه کار کنی؟ به امر خدا کار کنی. خدا امر کرده این کار را بکن، بکن. او اختیار دارد، می‌خواهد بهشت ببرد، هر کجا می‌خواهد ببرد. جوان عزیز، فدایت بشوم، قربانت بشوم، تو باید پرچم امر دستت باشد. تا خدا شما را در قیامت افشاء کند. خدا می‌داند خدا با شما چه کار کند. توجه کنید. به این حرفها یقین کنید. به قیامت یقین کنید. به تمام مقدسات عالم، یک عده‌ای هستند که اصلاً به اینها یقین ندارند، به آخرت یقین ندارد. آنجا خدمت حضرت آمده است، [امام] می‌گوید: همسایه تو بیرون رفته و نان قرض کرده است، به او نداده‌اند، رفته یک مقدار خرما خورده، دیشب هم گرسنه خوابید. می‌گوید: من خبر نداشتم. [امام] می‌گوید: اگر خبر داشتی، اصلاً مسلمان نبودی، تو را از ولایت خارج می‌کند. دارند همین کارها را می‌کنند. آقا، داری چه کار می‌کنی؟ (صلوات)

عزیز من، تو اگر به فکر آخرت باشی، به فکر دین باشی، به فکر اسلام باشی، به فکر جامعه باشی، به فکر اشیاء باشی، نفس تو، افضل عبادت ثقلین است. من گفتم: تندروی هم نکن. به یکی از رفقا عرض کردم، گفتم: نه، عزیز من، ذوقی نشو. اگر گفته، این را به یکی بده، یک امر را هم رویش گذاشته. می‌گوید: بخور و بخوران؛ اما الان وقتی که تو را یک قدری چیز کرده، خودت را از دست نده؛ اما با امر بده. همین که الان داری کار می‌کنی، به فکر فقرا هم باش. وقتی به فکر فقرا باشی، به فکر خدا هم هستی، به فکر امر هم هستی. قربانت بروم، کار کن. من دوباره این را تکرار می‌کنم: باید کار کنی. کاری به خلق نداشته باش. فقط مواظب صنایع خلق باش. باید از صنایع خلق استفاده کنی، باید دکتر بشوی. آقای دکتر اگر از صنایع مافوق خودش استفاده نکرده بود که دکتر نبود. الان آقای دکتر مال این [دکتر] است که از او استفاده کرده است. از صنایعش استفاده کن، [اما] ولایت پیش او نیست. ببین، من دارم چه می‌گویم؟ صنایع پیش او هست؛ ولایت، پیش او نیست. حالا که آن صنایع را تو یاد گرفتی و بلد شدی، باید انفاق کنی. چطور انفاق کنی؟ تو الان دکتري، من به قربان تو هم بروم، از آن درآمدت یک اندازه‌ای به فکر زبردستان باشی، خدا تو را حفظ می‌کند، خدا تو را قبول می‌کند. اینجا دکتري، آنجا هم دکتري. اینجا مهندسی، آنجا مهندس‌تری. اما چه کار کنیم؟ این کار را روی امر بگذاریم. حرف ما روی امر است. همیشه پرچم امر داشته باش؛ آنوقت وقتی امر داری، عدالت هم داری.



یک بحثی شروع شد در ایمان و یقین که آیا ایمان بالاتر است یا یقین؟ من گفتم: یقین. یقین [این است]: مثلاً الان یک چیزی باید باشد که به آن ایمان بیاوری. اگر آن یقین مهمتر از ایمان است، باید یقین کنی هست آن وقت به آن ایمان بیاوری. باید یقین کنی خدا هست تا حرفش را اطاعت کنی. آن وقت این خیلی ابعاد دارد، به این دو کلام نیست. اگر این دو کلام را قبول کردی، باقی حرفهایش را هم قبول می‌کنی. مثلاً یقین به آخرت داری. خب، تو به فکر آخرت هستی. یقین داری بهشت و جهنم است، آن وقت به فکرش هستی. یقین داری حساب و کتاب هست، به فکرش هستی. یقین داری که اینجا، پشت این پرده، حرفهای دیگری است، یقین داری باید پای حساب و کتاب بیایی. یقین داری اگر یک چیزی اینجا بدهی، آنجا برایت انباشته می‌شود؛ چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر قبرستان آمد، گفت: مرده‌ها چطورید؟ می‌گویید یا من بگوییم؟ گفتند: بگو. گفت: زنانان شوهر رفت، مالتان هم قسمت شد. گفتند: یا علی، ما هر چه دادیم، اینجا هست، آن را هم که ندادیم، داریم حسرتش را می‌خوریم. پس ما باید یقین داشته باشیم.

حالا اگر یقین داشتی، آنوقت به یقین ایمان می‌آوری. ببین، مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر حق است، ایمان به چه می‌آوری؟ ایمان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌آوری. پس اول چه شد؟ یقین. این یقین خیلی مهم است؛ اما خب، یا بیشتر مردم علم الیقین دارند یا حق الیقین دارند، یقینشان کم است. عین الیقین؛ [یعنی] می‌گویند: این حرفها درست است، آن یقین؛ [یعنی حق الیقین] هم می‌گویند [این حرفها] برحق است؛ اما کمیتشان در یقین لنگ است که این کار را عملی کنید. بیشتر مردم همین‌طور هستند. مشرک به یقین نیستند که مثلاً مشرک باشند؛ اشتباه‌کار هستند.

### خدیجه در یک بُعد از سلمان هم بالاتر است

الان من توی فکر بودم که خب، حضرت خدیجه، به چیزها، یک برتری دارد. یک عالمی بود یک وقت اینجا آمد. از من سؤال کرد، چه می‌شود که حضرت خدیجه با هفتاد هزار ملک بیاید، حضرت زهرا (علیها السلام) با هفتاد هزار حوریه بیاید؟ آیا این به حضرت زهرا (علیها السلام) برتری دارد؟ چون که حضرت زهرا (علیها السلام) جزء آیه «انما یرید الله لیزهبنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»<sup>[۳]</sup> است، حضرت زهرا (علیها السلام) جزء حدیث کساء است، [اما] خدیجه نیست. یا اینکه حضرت زهرا (علیها السلام) فرموده: یا علی، می‌خواهی بگویم چه وقت آسمان خلق شد؟ چه وقت زمین خلق شد؟ چه وقت دریاها خلق شدند؟ تمام ممکنات را گفت. خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند. گفت: یا علی، آنچه را که تو می‌دانی زهرا (علیها السلام) می‌داند، آنچه را که من می‌دانم، زهرا (علیها السلام) می‌داند. هیچ چیزی از خلقت جلوی زهرا (علیها السلام) پنهان نیست. آن وقت یک مرتبه ایشان گفت: چطور در ظاهر هفتاد هزار ملک در محشر می‌آید و خدیجه را راهنمایی می‌کند؟ گفتم: برای مالی است که داده، مردانگی کرده، خدا هم با او مردانگی می‌کند. زهرای عزیز هم دلش می‌خواهد مادرش توی محشر این‌جوری باشد. [برای] حضرت خدیجه (علیها السلام) که این زنها نیامدند، این‌جوری باشد. قربان زهرای عزیز بروم، خدیجه این‌جوری نبود. من روی مناسبتی که قتلش هست، صحبت می‌کنم. آنها می‌گویند چرا زن محمد یتیم شدی؟ قهر کردند. خدیجه، خیلی ناراحت بود. حالا که غصه خورد، زهرا (علیها السلام) گفت: مادر جان، چهار زن بهشتی می‌آید. حوا می‌آید، آسیه می‌آید، مریم می‌آید، دختر بنت عمران می‌آید. مادر، غصه نخور. همه آمدند. حالا [خدا] می‌خواهد با او چه کار کند؟ خدا می‌خواهد او را افشاء کند. جان من، خدا، به فکر شما هست؛ اما خدا می‌گوید یاد من باشید. آن به فکر شما هست، شما یاد خدا هم باشید. یاد خدا، [این است که] امر خدا را اطاعت کنید. حالا ببین، می‌شود؟ سلمان، شد. خانم عزیز، تو هم می‌توانی خدیجه (علیها السلام) شوی. با این مالی که داری، به همسر عزیزت، توهین نکن. یک مقدار از این مالی که داری را در راه خدا بده، به فکر زبردستان باش. اینقدر طلاهایت را نشان نده. عزیز من، طلایت را نشان نده. یک دفعه می‌بینی خدا ناخواسته یک دردی به تو می‌دهد که به طلایت نمی‌خواهی نگاه کنی؛ اما نمی‌فهمی از کجا خوردی؟ این طلا را نشان او دادی که ندارد.

(من الان از حرفی که می‌خواهم بزنم خجل هستم؛ اما چون با علی آقارقیقم به او می‌زنم، می‌خواستم به استادش بزنم، حالا به مابینش می‌زنم.) یک روز آقای حاج علی آقا یک قدری مرغ و چلوکباب آورد، گفت: ما درم گفته که می‌خواستیم ختم بگیریم، گفته: بیا اینها را به مردم بده. گفتم: او عقلش از تو بیشتر است. چرا؟ حالا یک ختم می‌گیری یک مقدار توی قار نی می‌خوانند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکذیب کرد که این قاری‌ها در قار نی می‌خوانند. آخر، یک ذره فضا که قار نی نمی‌خواهد. خب، یک پولی هم خرج می‌کنی. حالا گفتم: عقل این خانم بیشتر است. هر لقمه‌ای که یک نفر

بخورد، حج عمره پای ابوی تو نوشته می‌شود؛ انگار یک ختمی کردی. این والله، خدیجه زمان است. به دینم، خدیجه زمان است. چرا؟ از روی عقل کار می‌کند.

اگر من بی‌روایت و حدیث بگویم آن وقت می‌گویند تملق گفتی. والله، حضرت عباسی، چیزی که به ما ندادند که ما تملق بگویم؛ اما حالا من روایتش را می‌گویم. دختر حاتم طایی به دست لشکر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسیر شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها را که بزرگ بودند، قدری احترام می‌کرد. روایت داریم دارایی که فقیر شد، تکذیبش نکنید؛ خودش توی خودش دارد می‌خورد، شما آن را تکذیب نکنید. وقتی آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبایش را زیر پای این درخت انداخت. ایراد کردند چرا این کار را کردی؟ این عبا، عبا کساء است، این جایی است که وحی نازل شده است. گفت: چون پدرش سخی بوده است، این را به واسطه پدرش احترام کرد. دختر خیلی خوشحال شد. گفت: یا محمد، می‌خواهم سه دعا به شما بکنم. سه تا دعا این است: کریم هستی، کرامت به دستت جاری شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: الهی آمین. گفت: الهی، کار به جا از دستت جاری شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فکر این خانم را آمین گفته است. یکی هم گفت: یا محمد، محتاج شرار خلق نشوید.

شرار خلق اینجور است: این حاج آقا الان پیش من می‌آید، می‌گوید: فلانی، پنجاه هزار تومان داری به من بدهی. بعد، من به مردم می‌گویم: خبر دارید! فلانی آمد و گفت: پنجاه تومان به من بده؛ سر خورده است. به او نمی‌دهم، سر هم رویش می‌گذارم؛ این شرار خلق است. آنکه شرار خلق نیست، نصف شب بلند می‌شود: خدایا، به او بده. والله قسم، یک چیزی که یک وقت می‌آوردند، من به خدا می‌گویم: خدایا، اینقدر به اینها بده اینها اصلاً حالی‌شان نشود که از مالشان برداشتند. تو قادری بده. گفتم صد تا اینجا می‌دهم، هزار تا آنجا، همین جا هزار تا را به اینها بده، اینها الان بیشتر به دردشان می‌خورد. به اینها بده. الحمد لله هم داده است.

پس خدیجه شدن ممکن است. کسانی که خدیجه هستند، به شوهرشان ایراد نمی‌کنند، تحت نظر شوهرشان هستند. خدیجه، خیلی والامقام است. ما در تمام مردم نداریم بگوید: «سلمان منی اهل البیت»، به غیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرالزمان، ما نداریم که بگوید «سلمان منا اهل البیت»، تا حتی به ابراهیم هم نگفته است. ابراهیم «سلام الله علیه» است؛ اما این صفت را ندارد. اما خدیجه در یک بعد از سلمان بالاتر است؛ چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا سلمان، می‌خواهی جای تو را نشان بدهم. گفت: آره. نشانش داد. به خدیجه گفت: یا خدیجه، این مالی که در اختیار من گذاشتی، اسلام پیشروی کرد، می‌خواهی سزا و عوضش را که خدا معین کرده به تو بدهم. گفت: نه، محمد جان، من موقعی که تو در ظاهر به رسالت نرسیده بودی، با تو بیعت کرده بودم و ایمان آورده بودم، نه. ببین، این همه مال که داده حالا سزایش را نمی‌خواهد ببیند، توجه دارید؟ ما می‌خواهیم چه کنیم؟ ما یک چیزی می‌خواهیم به کسی بدهیم، چند تا خیال داریم. یک چیزی به فلانی دادیم که فلان چیز گیرمان بیاید و اینجا هم اینجوری شود! چند جای ناقص برای خدا درست کردی که رفع همه اینها را بکند که یک چیز جزئی به کسی دادی.

این خدیجه، سلام الله علیها، در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. خانم‌های عزیز، بیایید این حرفها که هست را بشنوید. بیایید شوهرانتان را احترام کنید. والله، دنیا می‌گذرد. بیایید مصداق خدیجه شوید. حالا ببینید خدا با خدیجه چه کار می‌کند؟ حالا او را صندوقچه زهرا قرار می‌دهد. مگر هر زنی می‌تواند صندوقچه زهرا شود؟ زهرا به مادرش مباحثات می‌کند؛ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم به خدیجه مباحثات کرد. مگر خدیجه چه کرد؟ امر را اطاعت می‌کند. شما توجه کنید نمی‌خواهید اینقدر در مسجدها بدوید. نمی‌خواهید اینقدر در شب احیاء بدوید. من نمی‌گویم نرو، توجه کن: آن زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، عایشه هم زن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. عزیزم، من دارم می‌گویم خودتان باید کسی باشید، خودت باید مکان باشی. مگر در خانه پیامبر نیست؟ چرا اهل آتش است؟ والله، امام صادق (علیه السلام) عایشه را لعنت کرده است؛ اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدیجه افتخار می‌کند. این زن است و او هم زن است. چرا؟ این در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، دلش در خانه معاویه است، هنده در خانه یزید است، دلش در خانه امام حسین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) است. عزیز من، ببین این جاهایی که می‌روی، دلت کجاست. افتخار نکن من کربلا رفتم و نمی‌دانم حج رفتم و چند سفر عمره رفتم. گفت: یک نفر داشت توی آفتاب نماز می‌خواند. یکی گفت: این بنده خدا دارد توی آفتاب نماز می‌خواند. نمازش را شکست، گفت: روزه هستم، دو سفر هم کربلا رفتم. خوب شد؟ عزیز من، ببین، دلت کجاست؟ خانم، تو راه رفتی؛ [اما] آیا با حضرت خدیجه و زهرا اتصال هستی؟ آقای جوان، تو به علی اکبر اتصال هستی؟ ببین، چقدر آقا علی اکبر خوب است. حالا امام حسین (علیه السلام) چرتش برد. گفت: منادی ندا داد، اینها دارند رو به ظاهر مرگ می‌روند. گفت: پدر

جان، مگر ما بر حق نیستیم؟ گفت: چرا؟ گفت: مگر ما از مرگ می‌ترسیم. بابا جان من، از نافرمانی خدا بترس؛ اما ولایت که ترس ندارد. عزیز من، بیا و حرف من را بشنو. واللّٰه، حرف من القاء است.

## شب قدر، خودت را در مقابل خدا و امام زمان (عج الله فرجه) محتاج بدان

الان شب احیاء می‌شود، به شب قدر توجه کن. چرا می‌گویند این شب قدر مطابق هزار ماه ارزش دارد؟ روایت داریم. یعنی چه؟ یعنی تقدیرات تو می‌شود. الان اگر شما در پناه امام زمان (عج الله فرجه) قرار بگیرید، هزار ماه عبادت چیست؟ چرا؟ می‌گویند امام زمانت را بشناس. من دوباره تکرار می‌کنم، انشاءالله امیدوارم شب قدر اگر مسجد رفتی، اگر جایی بود، (من نمی‌گویم کجا برو، کجا نرو، من این را نمی‌دانم؛ اما) یک گوشه‌ای بیتوته کن، اگر می‌شود چراغ را هم خاموش کن، با امام زمانت حرف بزن. امام زمان می‌شنود. واللّٰه، بالله، می‌شنود، از امام زمان (عج الله فرجه) بخواه، گناه گذشته‌ات را بیامرزد، یک قلم عفو رویش بکشد. از امام زمان (عج الله فرجه) بخواه تو را در پناه خودش حفظ کند. از امام زمان (عج الله فرجه) بخواه در اتصال با او باشی. اگر اتصال به امام زمان (عج الله فرجه) شدی، واللّٰه، به کل خلقت اتصال شدی. امام زمان (عج الله فرجه) کل خلقت است، بیا اتصال بشو. چرا اتصال نکند؟ گناهان خودت را اقرار کن. اشتباهات خودت را اقرار کن. مهندسی‌ات را کنار بگذار، دکتری‌ات را کنار بگذار، مقامت را کنار بگذار، عزتت را کنار بگذار. مالت را کنار بگذار، همه اینها را کنار بگذار، شب قدر، خودت را در مقابل خدا و امام زمان (عج الله فرجه) محتاج بدان. «أنا محتاج»، آن وقت ببین خدا تو را چه کار می‌کند؟ واللّٰه، اگر او ما را قبول کند، با این چشمت عالم را می‌بینی. اصلاً آقا جان من، می‌بینی. وقتی دیدی، یقین به او پیدا می‌کنی. ما نمی‌بینیم که یقین نداریم.

«عزیز من، من شما را خسته نکنم، باز دوباره تکرار می‌کنم. شب قدر نخواهید، فراموش نکنید. یک ساعت، دو ساعت بیدار باشید. ما آن زمان که شاگردی می‌کردیم، یا نمی‌رفتم یا از ظهر یک چیزی که بهتر بود می‌خوردم؛ به آن شب توجه داشتم. حالا همیشه یک آب دوغ می‌خوردیم، آن شب یک شامی می‌خوردیم. زدن این حرفها پیش شما کوچک است؛ اما من بچه رعیت، می‌خواهم بگویم توجه داشتم که امشب مبدا خوابم ببرد.»

امشب شبی است که با امام زمان (عج الله فرجه) نجوا کنیم. از امام زمان (عج الله فرجه) بخواهیم. شب درخواست است، شب تقدیرات ماست. از خدا بخواهید عاقبت آقازاده‌ها را به خیر کند. بخواهید آقازاده‌تان با امام زمان (عج الله فرجه) نجوا کنند و اتصال شوند، خدا هوا و هوس را از دلشان بیرون ببرد، هوا و هوس شیطان را بیرون ببرد. به جوانهایتان دعا کنید. جوان‌دارها، خدا، جوانانتان را به شما ببخشد.

خانم‌های عزیز، به شما می‌گویم به پسرهایتان دعا کنید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما منتظر دعای پدر و مادریم که در حق اولاد مستجاب کنیم. خانم‌ها، به بچه‌هایتان دعا کنید. حالا به حرفت نرفت، این‌ها را دور بینداز. اگر اینجور باشی، دل نداری، کینه داری. بچه است؛ یک وقت اشتباه کرده است. اصلاً اشتباه مال ماست. مرد آن است که از اشتباه همدیگر بگذرد. خانم، از اشتباه دختر و پسر بگذرد. امشب شب احیاء است، درستش کن، او را بخر، انسانش کن، دعا به او بکن، این بچه را هدایت کن. امشب، شب قدر، هدایت بچه‌ها با پدر و مادرهاست. جداً در حق اینها دعا کنید. اگر امام صادق (علیه السلام) را قبول دارید، رئیس مذهب می‌گویند ما می‌خواهیم مستجاب کنیم. چرا به شما می‌گویند نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد ساعت عبادت است؟ آن شب، شب قدر است. شب قدر، شب فکر است. خیلی باید توجه کنید. اگر می‌بینید کار تو یک زره صدمه دارد، امروز آن را نکن. امشب که شب قدر است، امام صادق (علیه السلام) هم همین کار را می‌کرد، در صورتی که بچه‌ها بودند، آنها را بیدار نگه می‌داشت. تقدیر تمام خلقت با امام صادق (علیه السلام) است؛ اما من را دارد ادب می‌کند. می‌گویند: امشب شب اندازه‌گیری است. تمام توجهات باشد که امشب شب اندازه‌گیری است. امشب تقدیرات تو معلوم می‌شود.

## باید شب قدر، آزادی بخواهیم

امام زمان، اگر تقدیر ما شر اعمال شده، تو خیر کن. واللّٰه، خیر می‌کند، رؤوف است، مهربان است، برو در خانه‌اش ببین، اگر تو وارد کردی؟ اما در خانه‌اش برو، درش را بزن. من یک وقت که یک کار دارم [در خانه‌اش را] می‌زنم. امشب می‌زنم، فردا شب می‌زنم، جواب می‌دهد؛ اما این در را بزن، در دیگری را نرو. تو چند تا در برای خودت درست می‌کنی. چرا می‌گویند «انا مدینة العلم و علی بابها»؟ از در علی بیا داخل. بدان علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاجت تو را برآورده می‌کند. بدان



کار دست اینهاست. چرا خدا می‌گوید به عزت و جلالم به غیر من به هر کجا امید داشته باشی، امیدت را قطع می‌کنم؟ اما امید خدا، امام زمان (عج الله فرجه) است. امید خدا، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، امید خدا، کلامش قرآن است. عزیز من، بیایید این حرفها را قبول کنید. من دوباره تکرار می‌کنم: واللّٰه، همچنین خانمی که اینچنین فکرش روشن است، او ولایت‌پرور است، الحمد لله جوانهایش همه با ولایتند، ولایت‌پرور است. اصلاً نتیجه سخاوت، ولایت‌پروری است. بین دختر حاتم طایی چطور است؟ چطور با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف می‌زند؟ هر چند کافر است، اما خدا اجر هر کسی را می‌دهد. ولایت هم اجر هر کسی را می‌دهد، کار به کافری‌اش ندارد. توجه فرمودید؟

«هر کسی شب قدر چیزی به شما گفته، از دست او ناراحت هستی، [بگو]: خدایا از او راضی شدم. ما یک داداش داشتیم، این یک موقع یک کارهایی می‌کرد، به قول عوام، داش، ماش بود، خال می‌کوفت، از اینها کارها داشت. ما دیدیم کارش خیلی مشکل دارد. شب که شد پا شدیم، اتصال شدیم. گفتیم: خدایا، این بنده خدا تا مشهد هم نرفت. خب، حالا این جوروی بود. تمام صدمه‌هایی که به من زده است را گفتم. یک دفعه سماور آب جوش را برای سر ما انداخت، نزدیک بود چشم‌هایم کور شود. یک وقت دیگری گلویم را گرفت می‌خواست من را خفه کند. یک چیزی را ریخته بود، ما رفتیم برداریم، این جوروی کرد. به هر حال یک جوروی بود، حالا خدا او را بیامزد. ما گفتیم: خدایا، من هنوز به تو نگفته‌ام بنده‌ات هستم. من هنوز به خدا نگفته‌ام بنده‌اش هستم. می‌گویم من یک مخلوقی هستم، تو من را خلق کردی. اگر بگویی بنده‌ات هستم، می‌گویی مرتیکه فلان، فلان، شده! تو علی (علیه السلام) هستی، تو ابراهیم هستی؟ به تو نمی‌گویم که این را به من بگویی. آن وقت می‌گویم من یک موجودم تو من را خلق کردی. گفتم: خدایا، من از سر او گذشتم، تو را به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سر داداش من بگذر. آقا، بعد از دو شب دیدم یک لباسهایی خوبی دارد و خیلی داشی و ماشی. گفتم: داداش، چطورری. گفت: داداش، من از دیشب تا حالا آزاد شدم. گفت: داداش، بدان تو آنجا آزادی. بین، آنجا دارد پرونده من را می‌بیند. من نمی‌خواهم خودم را معرفی کنم. توجه فرمودید؟»

ما باید شب قدر، آزادی بخواهیم. خدایا، ما را از جهنم آزاد کن. خدایا، ما را از این کارهایی که کردیم آزاد کن. خدا حاج شیخ عباس راحمت کند، می‌گفت: یک گناهدانی است کوچک کوچک است، تو انجام دادی؛ حالی‌ات نیست. مثلاً یک پوست خریزه توی کوچه انداختی، این بنده خدا پایش را رویش گذاشته، سر خورده است، بعد از چند وقت او می‌میرد، خورش گردن توست. یک کار کوچک است که کردی، [یا مثلاً] یک پوست انار انداختی، یک گناهدانی از این جنس. باید بگوییم خدایا، از سر گناهان کوچک و بزرگ ما درگذر. خدایا، ما را پاک کن. امام زمان، ما را در خانه‌ات راه بده. توجه فرمودید؟

## دعا

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، تو را به حق این شبهای عزیز، تو را به حق عزیزان خودت، دوازده امام، چهارده معصوم، از سر گناهان کوچک و بزرگ ما درگذر.

خدایا، توفیق شب قدر به ما بده.

خدایا، عاقبت ما را به خیر کن.

«رفقا، ما یک شب خیلی خسته بودیم، چند سال پیش، گرفتیم خوابیدیم. گفتم: خدایا، امام صادق (علیه السلام) یک چیز کولش بود، ریخت. یکی رفت، کمکش کند، کول گرفت و گفت: می‌خواهید من بیارم؟ گفت: نه، من خودم می‌روم. بعد هم رد امام را گرفت، دید بالای سر این و آن گذاشت. گفت: یابن رسول الله، تو گفتی برو، رفتم؛ اما برگشتم. اینها که با شما نیستند [که شما بالای سرشان گذاشتی؟]. گفت: نه، اما مستضعف هستند. گفتم: یا امام زمان، ما مستضعفیم، بالای سر ما بگذار. به حضرت عباس، یک چیزی گذاشت که اصلاً نمی‌شود بگویی. بالای سر ما گذاشت. حالی‌ات است؟ گفتم: شب قدر است، بالای سر ما بگذار، بالای سر ما گذاشت.»

خدایا، روز به روز، صلح و صفای رفقا را به همدیگر زیاد کن.

خدایا، به این‌ها گذشت بده.

خدایا، سخی هستند، سخاوت به دستشان جاری کن.

خدایا، همان که دختر حاتم طایی گفت، محتاج شرارشان نکن.

خدایا، تو را به حق امام زمان، ولایت در قلبشان نفوذ کند. غم و غصه را از دلشان بیرون بیاور.

خدایا، کار ما را تا آخر برسان.

خدایا، واللّٰه، بالله، اگر ما را رها کنی، ما گناه می‌کنیم. خدایا، ما را به خودمان وانگذار.

یا علی

ارجاعات

1. [↑](#) (سوره المؤمنون، آیه 51)

2. [↑](#) (سوره المائدة، آیه 27)

3. [↑](#) (سوره الأحزاب، آیه 33)